

بررسی تطبیقی جایگاه عقل در شناخت تجربی از دیدگاه کانت و شهید مطهری

Hasan.karami118@gmail.com
ghomi@ir110.ir

حسن کرمی / دانشجوی دکتری فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع و سطح چهار حوزه علمیه قم
محسن قمی / استادیار دانشگاه باقرالعلوم^ع
دریافت: ۹۸/۱۲/۱۲ پذیرش: ۹۹/۰۴/۰۵

چکیده

هدف ما در این مقاله آن است که با نگاه تطبیقی به جایگاه عقل، حدود و ثغور آن در شناخت تجربی و ارزش آن از منظر کانت و شهید مطهری را مورد بررسی قرار داده و به راه‌کارهای آنان جهت حل مشکل معرفت تجربی و مقایسه و بررسی تطبیقی میان آنها بپردازیم. کانت برای عقل معانی‌ای ذکر کرده و عقل به معنای فاهمه را دارای اعتبار معرفتی می‌داند. وی قضاوت عقل را در حوزه متافیزیک، غیرمعتبر و در حوزه فیزیک با توجه به زمانمند و مکانمند بودن، معتبر می‌داند. کانت برای حل مشکل شناخت تجربی، احکام تألیفی پیشین مطرح کرده و برای کلیت و عینیت آن از مقولات محض فاهمه استفاده می‌کند و همچنین شناخت صحیح مفهوم عقل و عملکرد آن را در تشخیص شناخت تجربی درست دخیل می‌داند. اما شهید مطهری نقش عقل را در معرفت تجربی از راه مبدئیت احکام بدیهی عقلی برای شناخت تجربی دانسته و با استفاده از مقولات ثانیه در معرفت تجربی به حل مشکل شناخت تجربی می‌پردازد. ایشان نقش عقل در معرفت تجربی را در دو حوزه تصورات و تصدیقات ترسیم می‌کند. در باب تصورات، ادراکات تجربی و حسی مقدم و زمینه ساز برای تصورات عقلی بوده و در حوزه تصدیقات، اصالت با عقل بوده و تصدیقات عقلی مقدم بر تصدیقات تجربی است و بدون عقل هیچگونه حکم و تصدیقی حتی تصدیق تجربی حاصل نخواهد شد.

کلیدواژه‌ها: عقل، فهم، معرفت تجربی، عینیت، کلیت.

مقدمه

قابل اشاره است. در زمینه پیشینه عام منابعی از جمله: *افکار کانت* (مجتهدی، ۱۳۸۶)؛ *فلسفه نقادی کانت* (مجتهدی، ۱۳۷۸)؛ *نظریه معرفت در فلسفه کانت* (هارتساک، ۱۳۷۸)؛ *تمهیدات* (کانت، ۱۳۸۸ ب)؛ *مجموعه آثار* (مطهری، ۱۳۸۳). در زمینه پیشینه خاص منابعی از جمله: *کاوش‌های عقل نظری* (حائری یزدی، ۱۳۶۱)؛ *بختی در باب عقل در فلسفه کانت* (غلامعلی حدادعادل، ۱۳۹۲)؛ *مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه کانت در باب معقولات* (هوشنگی، ۱۳۷۹)؛ *معقولات ثانیه و حل معمای شناخت از دیدگاه شهید مطهری* (ربانی کلپایگانی، ۱۳۷۲) وجود دارد. اما هیچ‌یک از این منابع به جایگاه عقل در شناخت تجربی، خصوصاً با رویکرد تطبیقی نپرداخته‌اند. لذا این پژوهش در این زمینه کاری جدید و نو است.

۱. بررسی تطبیقی چیستی عقل، اقسام و حدود شناسایی آن

از چند جهت می‌توان عقل را مورد بررسی تطبیقی قرار داد، از جمله: الف) به لحاظ قوه ادراکی بودن و حدود شناسایی آن؛ ب) به لحاظ کارکرد و فعالیت عقل در عرصه شناخت.

۱-۱. عقل به‌عنوان قوه ادراکی و حدود شناسایی آن

انسان در پی کسب معرفت است. عقل به‌عنوان یکی از قوای شناختی چه میزان در کسب معرفت دخیل است؟ آیا اساساً عقل، ارزش و اعتبار معرفتی دارد؟ اگر چنین است، میزان و حدود اعتبار آن چقدر است؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، تحلیل مفهوم عقل و حدود فعالیت آن در فرایند شناخت ضرورت دارد.

کانت در شناسایی، ذهن را صاحب سه قوه «حساسیت» و «فاهمه» و «عقل» می‌داند. قوه حس یا حساسیت، با شهود حسی، ادراکات حسی را فراهم می‌کند و قوه فهم یا فاهمه که مقولات یا مفاهیم محض خاص خود را به‌گونه‌ای مستقل از تجربه و مقدم بر تجربه داراست، به یافته‌های خاص حواس اعمال کرده و به آنها وحدت می‌بخشد. عقل (عقل به معنای اخص = عقل محض) به‌عنوان قوه شناختی انسان، به تحلیل و تفسیر مسائل مابعدالطبیعی می‌پردازد.

به نظر کانت، کل شناسایی ما با حس آغاز می‌شود و بعد به فاهمه انتقال می‌یابد و در نهایت به عقل می‌انجامد. قوه عقلانی، بالاترین قوه

عقل به‌عنوان مهم‌ترین منبع شناخت در ادوار مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. تحلیل مفهوم عقل و ارتباط آن با نظام معرفت تجربی، جایگاه آن، ارزش و اهمیت معلومات عقلی، حدود و ثغور آن در شناخت تجربی از موضوعات پیچیده و بحث‌برانگیز است.

ادوار شکاکیت به‌ویژه شکاکیت معاصر محصول افراط و تفریطها نسبت به عقل است. با ظهور نهضت علمی، فلسفه رویکرد تجربی به خودگرفت و دغدغه فلاسفه، شناخت عالم محسوس شده و مسائلی همچون منابع و راه‌های شناخت، ارزش معلومات، راه حصول و تعیین حدود آن محور اصلی معرفت‌شناسی قرار گرفت (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۶ ص ۴۰۵-۴۰۹).

برای رهایی از شکاکیت، تجربه‌گرایان با معیار حس و تجربه و عقل‌گرایان با معیار عقل در پی حل مشکل بودند؛ اما تلاش‌های آنان نتوانسته راهکاری برای حل این مسئله باشد. تحلیل نادرست از مفهوم عقل و جایگاه آن در شناخت تجربی، برای حوزه شناخت علمی و تجربی مشکل‌ساز شده و منجر به شکاکیت و نسبی‌گرایی شده است. بنابراین برای اینکه نگاه درستی از جایگاه عقل در معرفت تجربی و ارزش واقع‌نمایی آن داشته باشیم، لازم است تحلیل درستی از عقل و معرفت تجربی و ارتباط این دو با یکدیگر ارائه دهیم. برای عقل معانی متفاوتی بیان شده و از جهات متعددی مورد بحث قرار گرفته است. در اینجا مراد از عقل، نیرویی ادراکی است که با آن می‌توان حقایق را به‌نحو کلی درک کرد.

آنچه در عرصه شناخت اهمیت فراوانی دارد، مسئله «ارزش شناخت» و مطابقت ادراکات با واقع است. آیا آنچه ما به‌وسیله حس یا عقل می‌فهمیم می‌توانیم مطمئن باشیم که واقع و نفس‌الامر هم همین‌طور است که ما می‌فهمیم، یا اینکه چنین نیست؟ با فرض امکان شناخت واقع توسط تجربه، عقل در این شناسایی چه میزان دخیل است؟ مراد از عقل و تجربه چیست؟

برای داشتن پاسخ صحیح به این‌گونه پرسش‌ها، نخست به عقل و حدود شناسایی آن و سپس به معرفت تجربی و نقشی که عقل در آن ایفا می‌کند، پرداخته و با تکیه بر آرای کانت و استاد مطهری با رویکرد تطبیقی و تحلیلی که جنبه نوآوری این پژوهش به‌شمار می‌آید، در پی راه‌حل مناسبی برای این مسئله هستیم.

به‌طور کلی پیشینه این بحث به دو صورت پیشینه عام و خاص

می‌داند؛ اما عقل محض را منشأ گمراهی معرفی کرده و معتقد است که این قوه با بلندپروازی‌های خود، پا را فراتر از حد گذاشته و سر از مغالطه‌گویی، تعارض و توهم درمی‌آورد (همان، ص ۲۰). البته کانت عقل (به معنای اخص) را یکسره بی‌فایده و مضر نمی‌داند؛ بلکه برای آن نقش مثبت و مفیدی نیز قائل است و آن اینکه وحدت، تمامیت و نظم بخشیدن به احکام صادره از فاهمه بر عهده آن است و نقش «نظام‌بخشی» و «وحدت‌بخشی» برای فاهمه و اصول آن دارد. اما اگر عقل بخواهد نقش «قوام‌بخشی» ایفا کند و وارد عالم بیرون از ذهن شود و مدعی شناخت قوام واقعی اشیا در نفس الامر باشد سر از گمراهی و تزلزل درمی‌آورد و سبب مغالطه و توهم‌گویی می‌شود. از این‌رو در نظام فکری کانت، عقل محض منزلت والایی نداشته و مقام اصلی و عمده در شناسایی و کسب معرفت صحیح و معتبر بر عهده عقل به معنای فاهمه است که خود در واقع مبتنی بر حساسیت و شهود حسی است. به عبارت دیگر، کانت برای عقل عملکرد مجزا در نظر نمی‌گیرد که منشأی خاص مفاهیم و احکامی باشد که فقط از خود آن ناشی شده‌اند؛ بلکه عقل را قوه تابع و پایینی می‌داند که کار آن صورت بخشی خاص به شناسایی‌هایی است که فاهمه آنها را تنظیم می‌کند و عقل فقط قواعد پایین و تابع را به قواعد بالاتر ارتقا می‌دهد (مجتهدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶) و از خود هیچ حکم معتبری که منجر به شناخت واقع شود ندارد.

عقل از نظر کانت در معرفت نظری نسبت به عالم خارج، گمراه‌کننده و غیرقابل اعتماد است، اما در معرفت عملی کارساز و قابل اعتماد است و عقل عملی پشتوانه مستحکمی برای احکام و اصول اخلاقی و عملی می‌باشد.

کانت قلمرو معرفتی عقل را محدود به امور تجربی کرده و معتقد است که عقل نظری قادر به شناسایی حقایق متعالی و مقولات و مجردات و امور مابعدالطبیعه نیست و نمی‌توان قضاوت عقل در این زمینه‌ها را در حوزه علم و معرفت وارد کرد و به آن علم گفت؛ بلکه توهمی از ناحیه عقل است. او حتی در حوزه تجربی نیز معتقد است که آن دسته از مفاهیم و داده‌هایی که توسط حواس از طریق کانال زمان و مکان وارد ذهن شده و در قالب مفاهیم محض فاهمه جای می‌گیرند، برای ذهن قابل درک و شناسایی است.

از نظر کانت، حس فقط با پدیدارها آن گونه که به ما عرضه می‌شود، روبه‌رو می‌گردد و داده‌های حسی از طریق شهود محض (زمان و مکان) که از مقولات حس است، وارد ذهن می‌شود و سپس

در انسان است که هم به ماده شهود حسی صورت می‌بخشد و هم تفکر را به مرتبه وحدت ارتقا می‌دهد (کانت، ۱۳۶۲، پ ۳۰۰؛ ب ۳۵۵).

کانت در نقد عقل محض عقل را در سه معنای متفاوت به کار برده است؛ گاه آن را در معنای قوه اصول پیشینی و اعم از فاهمه و گاه در معنای قوه استنتاج و متمایز با فاهمه و گاهی نیز در معنای قوه خودانگیختگی که مرادف با فاهمه است، استعمال می‌کند.

– عقل به معنای اعم از فاهمه: عقل به این معنا هم فاهمه و هم عقل به معنای اخص (عقل محض) را شامل می‌شود. عقل در این اصطلاح به معنای «قوه اصول پیشین» است و به‌عنوان منشأ و سرچشمه تمام عناصر و مبادی پیشینی که شامل عناصر پیشینی موجود در قوه حساسیت و نیز در قوه فاهمه می‌شود، به کار رفته است (غفاری، ۱۳۸۶، ص ۳۲).

– عقل به معنای متمایز از فاهمه: مراد از عقل در این اصطلاح، عقل محض است که به عنوان قوه‌ای متمایز از فاهمه لحاظ شده است. این معنا از عقل در جدل استعلایی به کار رفته، و منظور از آن، «قوه استنتاج قیاسی یا باواسطه» است. کانت فاهمه را قوه استنتاج بی‌واسطه و عقل را قوه استنتاج باواسطه معرفی می‌کند (همان).

– عقل مترادف و مساوی با فاهمه: کانت در تحلیلات، مکرراً عقل و فاهمه را مترادف و هم معنا به کار می‌برد، به گونه‌ای که ذهن را صرفاً به دو قوه حس و خودانگیختگی تقسیم‌بندی می‌کند (همان). کار عقل به این معنا، حکم کردن است؛ به گونه‌ای که تصورات به‌دست‌آمده از حساسیت را به هم متصل کرده و به آنها وحدت می‌بخشد. وی در تمهیدات می‌گوید: «فراهم آوردن شهود با حواس است و فکر کردن با فاهمه. فکر کردن عبارت است از متحد ساختن تصویرات در وجدان و اتحاد تصویرات در وجدان، حکم است» (کانت، ۱۳۸۸، ب، ص ۱۴۶).

با اینکه کانت سه قوه حس، فاهمه و عقل را از یکدیگر متمایز می‌کند، اما این سه قوه در جریان شناخت استعلایی کانت دارای تنیدگی و مرتبط با یکدیگر هستند. تمایز عقل و فاهمه به لحاظ عملکرد و قلمرو فعالیت هر کدام است؛ درعین حال هریک از قوه عقل و فاهمه در عملکرد خود به دیگری نیازمند بوده و توافقی میان آنها وجود دارد و این یک توافق استعلایی است.

کانت معتقد است آنچه از معانی عقل در عرصه شناخت دخیل و معتبر است همان عقل به معنای فاهمه است. وی ذهن را از تلفیق و همکاری حساسیت و فاهمه با یکدیگر، قادر به معرفت صحیح و معتبر

عقل در صورتی می‌تواند به شناختی عمیق دست پیدا کند که به مفاهیم عامه و معقولات ثانیه رسیده باشد و فقط در پرتو دستیابی به این گونه مفاهیم است که قدرت تعمق در شناخت پیدا می‌کند. البته این به معنای بی‌نیازی از معقولات اولیه نیست.

کانت نیز متوجه این نکته بود که معرفت باید ناظر به عالم خارج باشد، اما راه‌حلی که برای آن ارائه می‌دهد، کافی نیست. آنچه در مورد معقولات ثانیه اهمیت زیادی دارد این است که تمام این مفاهیم عقلی به نحوی با خارج و اعیان خارجی در ارتباط بوده و صرفاً ذهنی محض و به دور از خارج نیستند. استاد مطهری در مورد ارتباط مفاهیم کلی با خارج می‌گوید: «معقولات ثانیه منطقی با مفاهیم ماهوی در ارتباط بوده و از صفات و خواص آنها در ذهن‌اند؛ بنابراین به واسطه آنها با عالم خارج مرتبط هستند و از ارتباط ما با دنیای خارج گرفته شده‌اند. معقولات ثانیه فلسفی، وصف اشیای خارجی بوده و بر آنها صدق می‌کند. مفاهیم فلسفی در ذهن وجود اسمی و مستقل داشته و در خارج از وجود حرفی و ربطی برخوردارند و تقریرشان در خارج به نحو وجود ربطی است که از روابط میان اشیای خارجی حکایت دارند» (همان). ولی کانت اولاً معارف معرفتی بشر را منحصر در مفاهیم تجربی کرده که صرفاً از کانال زمان و مکان وارد ذهن شده و توسط مفاهیم محض فاهمه قالب‌بندی و ساماندهی می‌شوند؛ و ثانیاً تمام معقولات ثانی را یکپارچه به عنوان مفاهیم محض فاهمه که هیچ ارتباطی با خارج نداشته، تلقی کرده و شناخت بشری را محدود به شناخت پدیداری در ساحت ذهن کرده است؛ و ثالثاً حقایق غیر محسوس و غیرمادی و غیرقابل تجربه را از حوزه شناخت خارج کرده است و حال اینکه این گونه حقایق از ارزش والایی برخوردار بوده و روح فلسفه و تفلسف را به خود اختصاص داده و فیلسوف در تفکر و معرفت عمیق به این گونه حقایق نائل می‌شود.

۱-۲. به لحاظ کارکرد و فعالیت عقل در عرصه شناخت

در نظام فکری کانت، عقل محض (عقل متمایز از فاهمه) دارای دو کاربرد منطقی (صوری) و محض (استعلایی یا واقعی) است. کاربرد منطقی یا صوری عقل، استنتاج با واسطه، و کاربرد واقعی یا محض عقل، ایجاد مفاهیم و اصول است (کانت، ۱۳۶۲، پ ۳۰۴). کاربرد واقعی و محض عقل این است که عقل بدون کمک از حس و فاهمه، اصول و مفاهیمی را به وجود می‌آورد و لذا به آن «قوة اصول» گفته شده، چنانچه، فاهمه به عنوان «قوة قواعد» بیان

عقل (فاهمه) در مرحله بالاتر با اعمال مقولات دوازده‌گانه و اندراج داده‌های حسی در ذیل آنها و با فعالیتی که روی آنها انجام می‌دهد به کار شناسایی می‌پردازد؛ متنها به هیچ وجه این شناخت، حاکی از واقع و خارج و نفس الامر نمی‌باشد و تضمینی برای مطابقت داده‌های حواس و تحلیل‌های فاهمه با امر خارج وجود ندارد؛ اگرچه این شناخت علمی مربوط به عالم خارج است. لذا شناخت و معرفتی که برای ذهن حاصل می‌شود. صرفاً یک شناخت پدیداری ذهنی است.

اما/استاد مطهری ابزارهای شناخت را سه چیز «حس، عقل و دل» می‌داند. ایشان حس را در حد «شرط لازم» برای شناخت قبول داشته و عقل یا قوة عاقله را به عنوان قوه‌ای مجزا و مستقل از حس که عملکردی مستقل دارد می‌پذیرد (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۳۹-۴۰). انسان در سایه عقل بسیاری از معارف خود را استخراج می‌کند. اگر کسی منکر عقل به عنوان منبع معرفتی شود، اصلاً قادر نخواهد بود قدمی در عرصه کسب علم و معرفت، حتی معرفت تجربی، بردارد.

استاد مطهری در مورد حدود و قلمرو معارف عقلی معتقد است که مفاهیم عقلی چند دسته‌اند؛ برخی از آنها، عقل به کمک حواس مستقیماً از خارج اخذ می‌کند، مفاهیم تجربی از این قبیل‌اند. دسته دیگر از مفاهیم عقلی هستند که صرفاً ذهنی بوده و احکام ذهنی برای مفاهیم موجود در ذهن به‌شمار می‌آیند که بدان‌ها مفاهیم منطقی یا معقولات ثانی منطقی گفته می‌شود، مانند مفهوم کلی و جزئی. دسته سوم از مفاهیم کلی عقلی هستند که از امور خارجی حکایت می‌کنند، ولی مستقیماً از راه حس به دست نمی‌آید و از اوصاف و احکام هستی است که به آنها مفاهیم فلسفی یا معقولات ثانی فلسفی گفته می‌شود (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۲۷۷-۲۷۹). ایشان می‌گوید که کانت نیز به این معقولات ثانیه رسیده، متنها آنها را «مقولات» می‌نامد. اما از نظر حکمای اسلامی معقولات ثانیه خارج از حوزه مقولات‌اند. مقولات در اصطلاح فلسفه اسلامی همان معقولات اولیه یا مفاهیم ماهوی‌اند که در تعریف ماهیت و چیستی اشیا بیان می‌شود؛ ولی معقولات ثانیه چنین خاصیتی ندارند.

به اعتقاد استاد مطهری، نقش گسترده عقل در شناخت، بیشتر در حوزه همین معقولات ثانیه است. اگر معقولات اولی در ذهن نباشد، عقل موادی برای تفکر در اختیار نخواهد داشت؛ اما اگر معقولات ثانیه در ذهن نباشد، اساساً انسان قادر بر تفکر و تعمیق شناخت خود نخواهد بود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۹، ص ۲۸۳ و ۲۸۵).

تجربی به شناخت عمیق نسبت به اشیاء دست یابد (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۴۰۶). وی همچنین معتقد است که عقل علاوه بر اینکه قدرت بر شناخت ذات اشیای مادی دارد، در مورد امور متافیزیکی و ماورای تجربه نیز قادر بر تفکر و شناخت صحیح و معتبر است. عقل دارای اصول بدیهی است که بر پایه آنها به شناختی یقینی و معتبر در مورد امور مادی و فرامادی و متافیزیکی می‌رسد. شهید مطهری معتقد است که اندیشه معرفتی کانت غیر از اینکه شناختی معتبر و مطابق با جهان واقع و خارج به ما نمی‌دهد، بلکه معرفت بشری را در گرداب شکاکیت فرو برده و به این سمت هدایت می‌کند.

از نظر شهید مطهری، عقل در سیر تکامل خود به مراحل و درجات عالی می‌رسد. نخست به صورت عقل بالقوه بوده و فقط استعداد کسب معارف را داشته و در درجه بعد به مقام عقل بالملکه می‌رسد که فقط به درک بدیهیات اولیه، اعم از بدیهیات اولیه تصوریه مانند مفهوم هستی و نیستی و بدیهیات تصدیقیه اولیه، ناآل می‌آید و قدرت بر اقامه استدلال و درک ادراکات نظری ندارد. اما در مرحله بالفعل، توسط معارف بدیهی با اقامه استدلال به معارف جدیدی می‌رسد و در نهایت در پی رشد نفس، به مرحله عقل مستفاد می‌رسد که در این مقام، تمام معقولات بدیهی و نظری نزد نفس حاضر بوده و به آنها آگاهی دارد (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۲۹۳-۲۹۵).

شهید مطهری معتقد است که عقل کاربردها و شئون متعدد و گوناگونی دارد؛ برخی از کاربردهای آن در حوزه مفاهیم و برخی دیگر در حوزه قضایا می‌باشد. عقل در حوزه مفاهیم و تصورات به صورت «ساخت مفاهیم کلی، درک مفاهیم کلی، تقسیم، تحلیل یا تجزیه، ترکیب، تعریف، انتزاع یا تجرید، سنجش یا مقایسه» و در حوزه قضایا و تصدیقات به صورت «حکم کردن و اقامه استدلال» عمل می‌کند (همان، ج ۶، ص ۱۰۳۵).

بنابراین به طور کلی می‌توان گفت که عقل نظری در فلسفه کانت و فلسفه اسلامی اشتراکات و افتراقاتی دارند که عبارتند از:

مشترکات

- ۱) هم کانت و هم استاد مطهری مهم‌ترین سرمایه انسانی را عقل دانسته و آن را منشأ کرامت انسانی می‌دانند؛
- ۲) عقل به نظری و عملی تقسیم می‌شود و اینها دو عقل نیستند، بلکه یک عقل وجود دارد که دو شأن دارد؛
- ۳) عقل دارای احکامی از جمله احکام تحلیلی و تألیفی است.

می‌شود. بنابراین در نظر کانت، عقل به لحاظ کاربرد منطقی و صوری خود، «قوة استنتاج» و به لحاظ کاربرد واقعی و محض خود، «قوة اصول» نامیده می‌شود (مجتهدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲).

عقل در عملکرد محض خود، دارای اصولی است که قوانین درون ذهنی هستند و بر موضوعات و اشیای خارجی اطلاق نمی‌شوند؛ بلکه مربوط به فعالیت‌های فاهمه‌اند. کانت این مفاهیم را «مفاهیم عقل محض» می‌نامد. این مفاهیم کارکردی مثبت دارند که «نظام‌بخشی» است و کارکردی منفی نیز دارند که «قوام‌بخشی» است.

اگر از این مفاهیم محض عقل برای نظم‌بخشی و وحدت‌بخشی مفاهیم و اصول فاهمه استفاده شود، در عرصه شناخت مفید خواهند بود، بلکه ضرورت دارند. اما اگر عقل از عملکرد نظم‌بخشی به فاهمه خارج شود و بخواهد برای وجود و اشیای خارجی قوام‌بخشی داشته باشد، نه فقط مؤثر در شناخت نخواهد بود، بلکه کارکردی منفی و مضر هم خواهد بود و در نتیجه به مغالطه‌گویی و تعارض و توهم می‌رسد.

اما عقل به معنای فاهمه که در نگاه کانت نقش اساسی در عرصه شناخت دارد، کار آن فکر کردن و اندیشیدن است. فاهمه دارای مفاهیم و چارچوب‌های پیشین و ماتقدمی است که کانت از آنها به عنوان «مقولات فاهمه» یا «مفاهیم محض فاهمه» یاد می‌کند. وی از این مفاهیم فاهمه در امر شناسایی استفاده کرده و معتقد است که اساساً بدون آنها هیچ‌گونه شناخت و معرفتی ممکن نیست. این مفاهیم جزء ساختار خود ذهن بوده و ذهن بر این اساس به معرفت کلی و عینی می‌رسد. اشیای خارجی و داده‌های حسی به صورت پراکنده و نامنظم توسط حواس وارد ذهن شده و با اندراج آنها در ضمن مقولات محض فاهمه، به صورت منظم و مرتبط درمی‌آیند و تا زمانی که این داده‌های حسی توسط مفاهیم فاهمه، منظم و وحدت میان آنها برقرار نشود، هیچ شناختی ممکن نخواهد بود. بنابراین فاهمه و مقولات محض آن نقش اساسی در امکان معرفت تجربی دارند و بدون این مفاهیم هیچ‌گونه معرفت و ادراک کلی صورت نمی‌گیرد.

کانت قدرت شناسایی عقل را محدود به حوزه پدیداری کرده و معتقد است که فقط جهان پدیداری برای عقل ظاهر می‌شود و عقل نمی‌تواند شناختی نسبت به ذات و حقیقت و جوهر اشیا پیدا کند. اما شهید مطهری برخلاف کانت، معتقد است که عقل قادر بر شناخت ذات و حقیقت اشیا بوده و با تفکر می‌تواند از شناخت سطحی و

افتراقات

(۱) از نظر کانت ادراک عقلی مخصوص عالم محسوس است و مسائل مافوق عالم محسوس جدلی‌الطرفین بوده و عاری از اعتبار است؛ اما از نظر استاد مطهری و سایر فلاسفه مسلمان، رسالت عقل هم در امور طبیعی است و هم فراطبیعی؛

(۲) از نظر کانت در امور محسوس نیز صرفاً علم ما به فنومن تعلق می‌گیرد نه نومن؛ یعنی واقع‌نمایی عقل انکار می‌شود و عقل حجاب واقع می‌شود. به عبارتی دیگر، فقط بُعد فنومنی امور محسوس مورد شناسایی ما قرار می‌گیرد نه نومنی؛ اما در فلسفه اسلامی اعتقاد به واقع‌نمایی عقل و اینکه انسان فی‌الجمله می‌تواند به درک واقع ناقل شود از بدیهیات عقل نظری است؛

(۳) از نظر کانت ادراک همواره زمانی و مکانی است؛ اما از نظر فلسفه اسلامی ادراک به امور فرازمانی و فرامکانی نیز تعلق می‌گیرد؛ (۴) کانت منطقی‌حداقل به لحاظ معرفت‌شناسی ایدئالیست محسوب می‌شود، گرچه خود انکار می‌کند؛ و براساس انقلاب کپرنیکی ملاک را ذهن انسان می‌داند؛ اما در فلسفه اسلامی انسان توانایی درک واقع را فی‌الجمله دارد؛ به‌علاوه می‌تواند ادراکات خود را به دیگران نیز انتقال دهد و این یک اعتقاد رئالیستی است. عقل انسانی قادر است توحید و معاد را هم خود درک کند و هم برای دیگران اثبات کند؛

(۵) کانت مقولات فاهمه را صرفاً ابزار ذهن انسان می‌داند که ارتباط عینی با خارج برقرار نمی‌کنند. به عبارت دیگر، مقولات فاهمه از خارج گرفته نشده‌اند، بلکه خارج و عین از مقولات گرفته شده‌اند (البته منظور کانت از عین، عین‌پدیداری و ذهنی است)؛ اما در فلسفه اسلامی تا نفس انسان با واقعیت خارجی ارتباط پیدا نکند، توان مقوله‌سازی و نیل به مقولات را ندارد. مقولات جزء لاینفک ذهن انسان نیستند؛ بلکه از خارج گرفته شده‌اند. در فلسفه اسلامی باید از واقعیت شروع کنیم بعد به ذهن برسیم؛

(۶) از نظر کانت منبع معرفت منحصر در عقل و فاهمه است. وی منبعی به‌عنوان شهود عقلی را نمی‌پذیرد. شهود فقط ماده‌شناسایی به ما می‌دهد و این ماده در ساحت ذهن مورد تصرف قرار می‌گیرد؛ اما در فلسفه اسلامی منابع معرفت علاوه بر تجربه و عقل، وحی و شهود نیز هست (منظور از شهود در فلسفه اسلامی غیر از شهود در فلسفه کانت است؛ شهود در فلسفه اسلامی از سنخ وجود و علم حضوری است، ولی در فلسفه کانت از سنخ ادراک و تمثل و علم حصولی است. چون

کانت زمان و مکان به‌عنوان شهود محض را مقوم ماهیت همه پدیدارهای حسی می‌داند و این با علم حصولی سازگار است تا با علم حضوری؛ لذا معرفت‌شناسی کانت، مثله شده است؛ (۷) از نظر کانت معیار حقیقت، مطابقت عین با ذهن است؛ اما در فلسفه اسلامی مطابقت ذهن با واقع است.

۲. شناخت تجربی و ارزش آن از نظر کانت و نقد

شهید مطهری

کانت در مسئله شناخت به دنبال این است که معرفتی را معرفی کند که دو ویژگی «عینیت» و «کلیت» داشته باشد. از نظر وی، احکام تألیفی پیشین دارای این دو ویژگی است و معرفتی که واجد چنین احکامی باشد معرفت حقیقی خواهد بود؛ اما از آنجاکه راهی غیر از تجربه برای کسب شناخت نمی‌شناسد، لذا تنها معرفت حقیقی را معرفت تجربی می‌داند. هدف کانت از ارائه احکام تألیفی پیشین این است که اولاً به شناخت عینی برسد، و ثانیاً این شناخت عینی، ویژگی کلیت و ضرورت داشته باشد. به عبارت دیگر، فقط احکام تألیفی پیشین احکامی هستند که به نحو کلی و ضروری از واقعیت خبر می‌دهند.

کانت شناخت را محصول همکاری ذهن و عین می‌داند و مدعی است شناخت تجربی که براساس اصول و مفاهیم محض فاهمه به آن می‌رسیم، واجد دو ویژگی «عینیت» و «کلیت» است، البته کانت کلیت و عینیت را مترادف یکدیگر می‌داند (کانت، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۳۸). برای اینکه معرفت تجربی و عینیت آن در نظام فکری کانت به درستی تبیین شود، توجه به چند مطلب لازم است:

۱-۲. تفاوت میان «تجربه سطحی» و «تجربه غیرسطحی یا عمیق»

کانت معرفت و شناخت را محصول همکاری فاهمه و شهود می‌داند و منظورش از معرفت، معرفت تجربی است. وی تجربه را به دو قسم «تجربه سطحی یا عادی» و «تجربه غیرسطحی یا عمیق» بیان کرده و در سیر معرفتی خود به دنبال تجربه عمیق است؛ چراکه از نظر کانت فقط چنین تجربه‌ای می‌تواند ضامن کلیت، ضرورت و عینیت شناخت باشد. کانت برای رسیدن به معرفت تجربی عمیق و حکم کلی‌مراحلی را سپری می‌کند.

در مرحله نخست، توسط حواس و قوه حساسیت با اشیا و اعیان

از شهود «دریافت مستقیم و بدون واسطه» است. شهود، ادراک غیرمفهومی است که بی‌واسطه به عالم خارج ارتباط دارد؛ مثلاً وقتی یخی را در دست داریم و سردی آن را حس می‌کنیم، این سرد بودن را از مفهوم نفهمیده‌ایم، بلکه شهود کرده‌ایم. در نظر کانت دو نوع شهود داریم: شهود محض و شهود تجربی (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰).

مراد کانت از شهود حسی یا تجربی همان ادراک بی‌واسطه امور تجربی و حسی است که از طریق احساس در ارتباط با یک شیء خارجی صورت می‌گیرد و مقصودش از شهود محض یا شهود پیشین ادراک و دریافت بی‌واسطه صورت‌های پیشین است که شرط ادراک حسی است نه جزء آن؛ مانند زمان و مکان که با هیچ تجربه حسی قابل ادراک نبوده، بلکه جزء ساختار ذهن و مقدم بر تجربه می‌باشد. هنگامی که ما چیزی را می‌بینیم، در حقیقت بیرون از ذهن ما تأثیری در ذهن گذاشته که آن را (Feeling) گوییم که ماده احساس ما خواهد بود. هنگامی که این ماده (داده) وارد ذهن شود ذهن به آن، زمان و مکان می‌افزاید که این دو، عناصر استعلایی و صورت احساس هستند. این ماده و صورت با یکدیگر «شهود حسی» شکل می‌دهند. ما ماده احساس را از خارج گرفتیم، اما خود زمان و مکان را از شهود محض گرفته‌ایم؛ یعنی ذهن انسان خود زمان و مکان را داراست. زمان و مکان قالب‌های ذهنی ما هستند. وقتی که خارج در ذهن ما تأثیر می‌گذارد، به دنبال آن صورت احساس و ماده احساس با هم ترکیب شده، شهود حسی شکل می‌گیرد. به این شهود حسی فنومن می‌گوییم که نمود است.

هدف کانت از تفکیک میان شهود محض و شهود تجربی این است که به احکام تألیفی ما تقدم برسد؛ یعنی احکامی که هم جنبه کلیت دارند و هم جنبه عینیت؛ یعنی احکامی که هم به ذهن مرتبط باشد و هم به خارج. از طریق شهود تجربی با عالم واقع در ارتباط بوده و از طریق شهود محض با ذهن مرتبط است. اما آنچه در قالب شهود محض (زمان و مکان) وارد ذهن می‌شود، بایستی مندرج تحت مقولات محض فاهمه گردد تا به درجه کلیت و عینیت برسد؛ یعنی با اندراج ادراکات حسی تحت مقولات فاهمه، ما به احکامی می‌رسیم که در عین داشتن ارتباط با خارج، مقدم بر تجربه بوده و دارای صفت عینیت، کلیت و ضرورت‌اند. البته باید توجه داشت که کانت حکم کردن را عمل فاهمه می‌داند. داده‌های حسی که از خارج از طریق کانال زمان و مکان وارد ذهن می‌شوند، نامنظم و بدون هرگونه حکمی است و هنگامی که در ذیل مقولات فاهمه که جز ساختار ذهن و مقدم بر تجربه است مندرج گردد، ذهن به حکم کلی و عینی می‌رسد. لذا

خارجی ارتباط برقرار کرده و آنها را شهود می‌کنیم و در پی این شهود انطباعات حسی صورت می‌گیرد. این انطباعات حسی، مختلف و از هم گسیخته‌اند و هیچ‌گونه پیوند و ارتباطی میان آنها برقرار نیست. کانت به این مرحله «تمثلات متکثر» می‌گوید (هارتساک، ۱۳۷۸، ص ۷۰). در این مرحله هیچ‌گونه حکم تجربی وجود ندارد و فقط تصویرهایی پراکنده و بی‌ربط با یکدیگر، از اشیای خارجی حاصل می‌گردد.

در مرحله دوم، ذهن مقایسه‌ای میان انطباعات حسی داشته و آنها را با یکدیگر مرتبط کرده و ترکیبی میان آنها ایجاد می‌کند. حکمی که ذهن در این مرحله میان آنها می‌کند، یک حکم جزئی بوده و صرفاً ذهنی است و فقط برای فاعل شناسا معتبر بوده و هیچ‌گونه اعتبار عینی ندارد؛ مثل اینکه حس می‌کنم دست من روی آتش سوخت یا حکم می‌کنیم که هوای اتاق سرد است. کانت در تمهیدات، چنین حکمی را صرفاً «حکم ادراکی» می‌داند (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۴۰).

در مرحله سوم، حکم ادراکی جزئی و ذهنی تبدیل به حکم تجربی کلی و عینی می‌شود. برای تبدیل احکام ادراکی به احکام تجربه بایستی ادراکات را نه فقط در وجدان خاص مشخصی، بلکه در یک وجدان عام با هم مرتبط ساخت؛ بدین معنا که باید آنها را ذیل یک مفهوم محض فاهمه مندرج کرد (همان، ص ۶۸). مقولات محض فاهمه، احکام جزئی ذهنی را به احکام کلی عینی مبدل می‌کند. به این احکام کلی عینی، حکم تجربی گفته می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: آتش علت گرما یا سوزاندن است و یا اینکه هوا قابل انبساط است.

حکم ادراکی، تجربه سطحی یا عادی و حکم تجربی کلی و عینی که مندرج در ذیل مقولات است، تجربه عمیق است (همان). بنابراین تجربه سطحی همان حکم جزئی ذهنی است و تجربه عمیق حکم کلی عینی. پس حکم تجربی عبارت است از ربط ادراک حسی در یک وجدان عام و کلی (همان، ص ۱۴۰)؛ یعنی ربطی ضروری و دارای اعتبار کلی عینی (همان، ص ۱۳۷).

بنابراین مراحل احکام تجربی و شناخت تجربی را می‌توان به صورت ذیل ترسیم کرد: احکام تجربی = احکام ادراک حسی + مفهوم محض فاهمه.

۲-۲. شهود محض و شهود تجربی

شهود در نظام معرفتی کانت نقش مهمی دارد و فقط در قالب شهود محض (زمان و مکان) است که اشیای قابل شناسایی می‌باشند. مراد کانت

چون مقولات فاهمه و شهود محض مقدم بر تجربه و جز ساختار ذهن است، احکامی هم که در ذیل آنها شکل می‌گیرد، کلی و عینی خواهد بود. بنابراین تفاوت شهود محض و شهود تجربی در این است که: اولاً متعلق شهود تجربی امری خارجی و واقعی و مؤخر از تجربه است، ولی متعلق شهود محض امری مقدم بر تجربه و پیشین است. ثانیاً عناصر شهود محض، یعنی زمان و مکان، جزء ساختار ذهن بوده و شرط امکان شهود حسی و تجربی است؛ یعنی تا انطباعات حسی در قالب این عناصر ریخته نشود هیچ‌گونه ادراکی حاصل نخواهد شد. در واقع تمام انطباعات حسی ما باید نخست از کانال زمان و مکان عبور کنند تا مورد ادراک قرار گیرند.

مثلاً حکم (هوا سرد یا گرم است) یا (دست من روی آتش سوخت) یک حکم جزئی بوده و صرفاً حاکی از حالات ذهنی و ادراکی فاعل شناساست و هیچ حکایتی از اشیای خارجی و روابط میان آنها ندارد و ممکن است برای شخص دیگری، مثلاً هوا سرد نباشد. اما اگر این حکم جزئی ذهنی بخواهد تبدیل به یک حکم کلی عینی شود باید آن را مندرج تحت مقوله‌ای از مقولات فاهمه (مثلاً مقوله علیت) کرد، و بر این اساس گفته می‌شود: (هوا قابل انقباض یا قابل انبساط است) یا (آتش علت سوختن است).

ثالثاً شهود محض صورت ادراکات حسی را فراهم می‌کنند ولی ماده ادراک توسط شهود تجربی و حسی فراهم می‌شود. به عبارتی، شهود حسی و تجربی ذهن را به داده‌های عینی مجهز می‌سازد و فقط ذهن از این طریق می‌تواند به اعیان دسترسی پیدا کند؛ منتها این داده‌های حسی پراکنده و نامنظم است و ذهن توسط عناصر شهود محض آنها را منظم می‌کند این داده‌ها فقط در این قالب مورد پذیرش ذهن و فهم قرار می‌گیرند.

بنابراین عناصر شهود محض (زمان و مکان) صورت و شرط پذیرش داده‌های شهود حسی است. لذا شهود عنصر ضروری برای قضیه تألیفی ماتقدم است که بدون شهود محض و غیرتجربی هیچ‌گونه قضیه تألیفی ما تقدمی نخواهیم داشت. چون شهود محض و مقولات محض فاهمه صرفاً ذهنی بوده و ارتباطی با عالم خارج ندارد، لذا معرفتی که از این طریق حاصل می‌شود صرفاً ذهنی و پدیداری بوده و هیچ ارتباطی با عالم واقع و خارج ندارد.

بنابراین عناصر شهود محض (زمان و مکان) صورت و شرط پذیرش داده‌های شهود حسی است. لذا شهود عنصر ضروری برای قضیه تألیفی ماتقدم است که بدون شهود محض و غیرتجربی هیچ‌گونه قضیه تألیفی ما تقدمی نخواهیم داشت. چون شهود محض و مقولات محض فاهمه صرفاً ذهنی بوده و ارتباطی با عالم خارج ندارد، لذا معرفتی که از این طریق حاصل می‌شود صرفاً ذهنی و پدیداری بوده و هیچ ارتباطی با عالم واقع و خارج ندارد.

۲-۳. کلیت و عینیت احکام تجربی

از نظر کانت احکام تجربی دو گونه‌اند: برخی از آنها، احکام جزئی‌اند که صرفاً اعتبار ذهنی داشته و برخی دیگر نیز از سنخ احکام کلی‌اند که اعتبار عینی دارند. کانت به قسم اول از احکام، احکام ادراکی و قسم دوم نیز احکام تجربی گوید (همان، ص ۱۳۷). به عقیده کانت برای اینکه به «کلیت» و «عینیت» در معرفت برسیم بایستی احکام ادراکی جزئی را به احکام تجربی تبدیل کنیم. اما وی چگونه از احکام جزئی ذهنی به احکام کلی عینی می‌رسد؟

کانت تنها راه رسیدن به احکام تجربی که اعتبار عینی و کلی دارند، اندراج ادراکات حسی و احکام جزئی تحت مقولات فاهمه می‌داند

کانت برای حل مسئله عینیت و ارزش شناخت بر این عقیده است که اولاً شناخت محصول همکاری ذهن و عین است. به عبارتی دیگر، معرفت ما یک صورت ذهنی دارد و یک ماده خارجی. ماده شناخت به وسیله قوه حساسیت از خارج و صورت آن از خود ذهن توسط قوه فاهمه به دست می‌آوریم. ثانیاً در امر شناسایی، عین تابع ذهن است، نه ذهن تابع عین. وی معتقد است که اشیاء فی‌نفسه هرگز به‌عنوان اعیان به ذهن داده نمی‌شوند، بلکه آنچه فاهمه به‌عنوان داده می‌یابد، ترکیبی از ماده و صورت است و سپس فاهمه داده‌های شهود حسی را تحت مفاهیم یا مقولات محض خود ترکیب می‌کند. در واقع این اصول و چارچوب‌های ذهن است که شناخت را برای انسان ممکن می‌سازد و اگر نباشند به‌هیچ‌شناختی نخواهد رسید. به اعتقاد کانت، چنانچه مفاهیم مربوط به فاهمه و عناصر شهود محض (زمان و مکان) نداشته باشیم هیچ‌وقت نمی‌توانیم نسبت به عالم خارج معرفت پیدا کنیم و لذا عین در قالب ساختار

از نظر کانت احکام تجربی دو گونه‌اند: برخی از آنها، احکام جزئی‌اند که صرفاً اعتبار ذهنی داشته و برخی دیگر نیز از سنخ احکام کلی‌اند که اعتبار عینی دارند. کانت به قسم اول از احکام، احکام ادراکی و قسم دوم نیز احکام تجربی گوید (همان، ص ۱۳۷). به عقیده کانت برای اینکه به «کلیت» و «عینیت» در معرفت برسیم بایستی احکام ادراکی جزئی را به احکام تجربی تبدیل کنیم. اما وی چگونه از احکام جزئی ذهنی به احکام کلی عینی می‌رسد؟

کانت تنها راه رسیدن به احکام تجربی که اعتبار عینی و کلی دارند، اندراج ادراکات حسی و احکام جزئی تحت مقولات فاهمه می‌داند

می‌رسد. و حتی بدیهیات اولیه هم از نظر زمانی بعداً پیدا شده است؛ بلکه همه معقولات ثانیه را به نوعی مؤخر از معقولات اولیه می‌دانند. یعنی اگر ذهن معقولات اولیه را نمی‌داشت به معقولات ثانیه هم نمی‌رسید؛ درحالی که کانت می‌گوید اگر هم معقولات اولیه نبود معقولات ثانیه در ذهن بود و این جزء ساختار ذهن است و ربطی به معقولات اولیه ندارد. حکمای مسلمان برای عقل مراتب و مراحل قائل اند که در سیر تکاملی خود از مرحله عقل بالقوه شروع شده و به مقام بالملکه و بعد به عقل بالفعل و در نهایت به مرحله عقل مستفاد می‌رسد (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۳۷۱-۳۷۲؛ همان، ص ۷۲-۷۳).

۳. پیامدهای نظریه کانت از نظر شهید مطهری

از نظر شهید مطهری، راه‌حل کپرنیکی کانت برای حل مسئله ارزش شناخت پیامدهایی به همراه دارد، که عبارتند از:

۳-۱. ایدئالیسم استعلایی

کانت با این نظریه خود، معرفت آدمی را محدود به حوزه فنومن‌ها و پدیدارها کرده است و نومن‌ها و امور فی‌نفسه هیچ‌گاه متعلق معرفت او نخواهد بود. از واقع‌گرایی فاصله گرفته و غرق در معرفت پدیداری شده است. کانت با به‌کارگیری مقولات فاهمه در محدوده ادراکات حسی و پدیدارها حتی نمی‌تواند از وجود عالم فی‌نفسه و امور غیرپدیداری سخن بگوید، چه رسد که آن را علت پیدایش ادراک حسی در دستگاه ادراکی انسان قلمداد کند.

۳-۲. طرد مابعدالطبیعه

پیامد مهم دیگر فلسفه نقادی و نظریه معرفت کانت آن است که تفکر مابعدالطبیعی و تلاش عقل محض در این امور را تلاشی بیهوده و مغالطه‌آمیز می‌داند. کانت به دلیل اینکه علم‌های مربوط به واقعیت‌های ماوراء ذهن را محصول همکاری ذهن و حس می‌داند، لذا از حس به‌تنهایی و یا از عقل به‌تنهایی علمی ساخته نمی‌شود. به همین دلیل است که فلسفه اولی که بارزترین مصداق فلسفه تعقلی است مردود شمرده می‌شود (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۲۵۷؛ ج ۱۰، ص ۲۵۷).

۳-۳. فاصله ذهن و عین

دغدغه شهید مطهری در مسئله شناخت این است که میان معلومات

ذهن برای ما قابل فهم است. بنابراین کانت برای حل مسئله عینیت و اطلاق مفاهیم فاهمه بر اعیان، مدعی است فهم ما با شیء و عین منطبق نیست؛ بلکه این شیء و عین است که با فهم ما انطباق می‌یابد. البته باید توجه داشت که کانت عین را از حالت شیء واقعی و فی‌نفسه در آورده و آن را ذهنی کرده است. لذا منظورش این است که عین ذهنی و پدیداری تابع ذهن و ساختارهای آن می‌باشد. کانت برای ذهن، مقولات دوازده‌گانه و دو عنصر شهود محض و پیشینی (زمان و مکان) مطرح کرده و معرفت را فقط در قالب این ساختار ممکن می‌داند. البته کانت از شاکله نیز به‌عنوان واسطه و پل ارتباطی میان مقولات محض فاهمه و اعیان استفاده می‌کند و از این طریق به دنبال حل مسئله عینیت و ارزش شناخت است. کانت از این انقلاب در عرصه معرفت به‌عنوان انقلاب کپرنیکی یاد می‌کند.

اما/استاد مطهری راه‌حل مسئله شناخت را در معقولات ثانی منطقی و فلسفی و بیان تمایز میان آنها می‌داند؛ اما قبل از تبیین آن، به رد نظریه کانت پرداخته و در این زمینه می‌گوید که اگرچه کانت معقولات ثانی را در ضمن مقولات فاهمه مطرح کرد، ولی با این حال، برای به دست آوردن طریقی برای حل مشکل شناخت ناکام ماند. مشکل راه‌حل کانت این است که: اولاً معقولات اولی و ثانی را یکپارچه و در یک سطح ذهنی و پیشینی قلمداد می‌کند، و حال آنکه حکمای اسلامی معقولات ثانیه فلسفی را صددرصد ذهنی نمی‌دانند؛ بلکه اوصاف و خواص اعیان خارجی است که در ذهن وجودی مستقل پیدا کرده‌اند. اگرچه آنان معقولات منطقی را ذهنی می‌دانند منتها از اوصاف مفاهیم ماهوی بوده و از طریق آنها با خارج در ارتباطاند.

ثانیاً کانت مقولات را مقدم بر تجربه و مقوم آن می‌داند، ولی از نظر فلاسفه مسلمان، مقولات حاصل تجربه‌اند نه مقوم آن. ثالثاً کانت میان معقولات ثانیه یا مقولات (به اصطلاح کانت) و اشیای خارجی بیگانگی مطلق قائل است؛ درحالی که معقولات ثانی با اشیای خارجی در ارتباط هستند.

رابعاً حکمای اسلامی، زمان و مکان را برخلاف کانت، جز ساختار ذهن نمی‌دانند؛ بلکه این دو از خواص عالم ماده است.

خامساً کانت معقولات ثانی را جزء ساختار طبیعی و ذاتی ذهن و پیشینی می‌داند و برای ذهن تصورات فطری قائل است و حال آنکه معقولات ثانی در اندیشه حکمای مسلمان جزء ساختار ذهن و ذاتی آن نبوده و عقل در پی مراحل و به‌صورت تدریجی به این مفاهیم

که کانت تحلیل درستی از مقولات دوازده‌گانه فاهمه و صور پیشین حس (زمان و مکان) و ارتباط آنها با واقع ندارد (همان، ج ۱۳، ص ۵۳۷).

ایشان ایراد اصلی کانت را در عدم توجه به تفاوت میان مقولات اولیه و ثانویه و نیز عدم تمییز میان مقولات منطقی و فلسفی و همچنین در کیفیت پیدایش آنها و نحوه ارتباطی که با عالم خارج دارند، می‌داند. به نظر استاد مطهری، «مقولات» مربوط به دسته‌بندی موجودات و ماهیات است (همان، ص ۲۶۷). مقولات مفاهیم عام و کلی‌اند که حاکی از ماهیات جوهری یا عرضی در عالم خارجند و از این نظر با ادراکات حسی و خیالی و با وهمیات متفاوت‌اند. به‌طور اختصار می‌توان گفت که شهید مطهری، به‌تبع حکمای مسلمان، مفاهیم را به دو قسم کلی و جزئی، و مفاهیم کلی یا مقولات را نیز به سه قسم مقولات اولی، مقولات ثانیه منطقی و مقولات ثانیه فلسفی تقسیم می‌کند. مفاهیم ماهوی یا مقولات اولی آن دسته از مفاهیم‌اند که به‌طور مستقیم توسط حواس ظاهری یا باطنی از اشیای خارجی اخذ شده و حکایت از ماهیت آنها داشته باشند. مانند مفهوم انسان، درخت، سنگ، سفیدی، سردی، گرمی، شیرینی، تلخی؛ اما دسته دیگری از مفاهیم کلی هستند که مابازایی در خارج نداشته و مستقیماً از خارج اخذ نشده‌اند و صرفاً اوصاف و حالات ذهنی برای مفاهیم ماهوی هستند، مانند مفهوم کلیت، جزئیت، جنسیت، نوعیت و...، به این‌گونه مفاهیم کلی، مقولات ثانیه منطقی گفته می‌شود. دسته سوم از مفاهیم کلی هستند که صرفاً منشأ خارجی داشته و از اوصاف و احوال اشیا در خارج حکایت دارند، مانند مفهوم وجود، علیت، معلولیت، ضرورت، امکان، امتناع، وحدت، کثرت و...، به این‌گونه مفاهیم کلی، مقولات ثانیه فلسفی می‌گویند. بنابراین، شهید مطهری معتقد است که اولاً هیچ‌کدام از این مفاهیم و مقولات جزء ساختار ذهن نیستند، بلکه ذهن در آغاز پیدایش عاری از هرگونه ادراکات ذهنی است و در طی مراحل به آنها می‌رسد. ذهن ابتدائاً در مواجهه با اشیای خارجی به مفاهیمی رسیده و در اثر تجزیه و ترکیب و یا انتزاع، به مفاهیم دیگری می‌رسد. پس مقولات ثانی از حیث زمانی و از نظر نحوه انتزاع، مؤخر از مفاهیم ماهوی هستند؛ در حالی که کانت، مقولات که در حقیقت مقولات ثانیه‌اند را مقدم بر مقولات اولی می‌داند (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۹، ص ۳۷۱-۳۷۲).

ثانیاً از نظر شهید مطهری میان مقولات ثانی و معقول اولی با یکدیگر و با اعیان خارجی ارتباط وجود دارد و از یکدیگر بیگانه

ذهنی و عالم خارج ارتباط برقرار کند و از طریق ذهن به خارج برسد، نه اینکه از خارج دور شود (همان، ج ۹، ص ۲۹۰)؛ ولی راه‌حل کانت برای مسئله شناخت، فاصله و شکاف میان ذهن و خارج ایجاد می‌کند. شهید مطهری با توجه به اینکه کانت زمان و مکان و مقولات دوازده‌گانه را فاقد هرگونه جنبه عینی و کاملاً ذهنی می‌داند، نتیجه می‌گیرد که: «... قهراً از نظر کانت فاصله ذهن و خارج خیلی بیشتر می‌شود... پس کانت هم با اینکه به قضایای قبلی و معلومات قبلی قائل شد، آمد شکاف میان ذهن و خارج را زیاد کرد» (همان، ج ۱۵، ص ۲۶۸).

این شکاف و فاصله میان ذهن و عین در واقع حذف حل مسئله شناخت به‌جای حل آن است؛ و این دوگانگی فلسفه کانت منجر به این می‌شود که اصلاً نمی‌توان در مورد شناخت عالم واقع سخن گفت و این مشکل بزرگی است که فلسفه کانت دچار آن شده است.

۳-۴. شکاکیت

شهید مطهری به این نتیجه می‌رسد که راه‌حل کانت در مسئله شناخت منجر به شکاکیت می‌شود. کانت با نظریه کپرنیکی خود در عرصه شناخت، باعث ظهور شکاکیت به شکل دیگری شد. کانت معتقد است آنچه ما ادراک می‌کنیم به‌نحوی است که ذهن ما اقتضا دارد و نمی‌دانیم که آیا واقعیت همچنان است یا نه؟ به‌عبارت دیگر، کانت بشر را عاجز می‌داند که به معرفتی مطابق با واقع برسد. لذا استاد مطهری نتیجه می‌گیرد که «مسلك کانت مسلك شك است» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۶ ص ۱۹۲ و ۲۱۱ و ۲۱۶).

۳-۵. سوفیسم

شهید مطهری معتقد است که راه‌حل کانت در مسئله شناخت، پیامدی فراتر از شکاکیت داشته و سر از سوفیسم درمی‌آورد. ایشان در توجیه سفسطی بودن نظریه کانت می‌گوید: «کانت در نقادیه‌های خود به‌جایی می‌رسد که جریان قاعده علیت و معلولیت را در عالم خارج مورد تردید قرار می‌دهد، ولی قدما بارها تصریح کرده‌اند که تردید یا انکار جریان این قانون در عالم خارج مستلزم نفی فلسفه و بطالن جمیع علوم و همدردیف سفسطه می‌باشد» (همان، ص ۱۹۲).

دلیل استاد مطهری بر سفسطی شمردن نظریه کانت این است که اگر کسی علیت را ساخته ذهن بشمارد، چگونه می‌تواند به وجود عالم خارج از ذهن (به‌مثابه علت) که منشأ تأثیرات حسی (به‌عنوان معلول) است قائل شود. استاد مطهری معتقد است که ریشه پیدایش چنین پیامدهایی این است

فهمیدن است و مقولات شرط تحقق هرگونه معرفت و حکمی است. البته باید توجه داشت که کانت قدرت شناسایی عقل را محدود به حوزه پدیداری کرده و معتقد است که عقل نمی‌تواند شناختی نسبت به ذات و حقیقت و جوهر اشیا پیدا کند. شناخت تجربی که وی براساس ساختار ذهن به آن می‌رسد فقط در ساحت ذهن تحقق داشته و نمی‌توان از طریق آن نسبت به اعیان خارجی و روابط میان آنها معرفتی کسب کرد؛ یعنی شناخت تجربی که کانت مدعی آن است یک معرفت ایده‌آلیستی است که به عالم خارج راهی ندارد.

شهید مطهری در دو حوزه تصورات و تصدیقات برای عقل نقش قائل بوده و درباره روش تجربی معتقد است که برای نیل به مفاهیم تجربی علاوه بر حس و مشاهده، از عقل نیز استفاده می‌شود، ولی نقش حس و ادراکات حسی در پیدایش مفاهیم تجربی مقدم بر نقش عقل و ادراکات عقلی است؛ یعنی برای نیل به مفاهیم تجربی، نفس پس از ارتباط با اشیا خارجی، نخست به ادراکات حسی جزئی رسیده و در پی آن با توانایی که نفس دارد به مفاهیم کلی تجربی نائل می‌گردد. البته استاد مطهری ادراکات حسی را معداتی می‌داند که نفس بتواند صورت عقلی و مفهوم کلی را بسازد (همان، ج ۱۰، ص ۲۶۵).

بنابراین، در حوزه تصورات و مفاهیم، مفاهیم حسی بر مفاهیم عقلی تقدم دارند و این بدان معناست که ادراک حسی، چه حس بیرونی و چه حس درونی، زمینه‌ساز پیدایش مفاهیم کلی ماهوی و عقلی هستند؛ ولی نقش اساسی را در پیدایش مفاهیم کلی، عقل ایفا می‌کند.

اما در حوزه تصدیقات تجربی، استاد مطهری بر این نظر است که عقل و تصدیقات عقلی مقدم بر تجربه و حس است؛ چراکه تمام قضایای تجربی، اعم از قضایای کلی و جزئی، مشتمل بر حکم هستند و حکم کردن کار عقل است نه حس و تجربه، و اصولاً هیچ حکم و تصدیقی بدون عقل و اصول آن انجام نخواهد گرفت. لذا عقل مقدم بر تجربه و حس است. البته حس و تجربه در قضایای تجربی نقش زمینه‌ساز دارد؛ بدین معنا که حس و تجربه صرفاً در تصور موضوع و مجموع زمینه‌ساز هستند و برای ایجاد رابطه و پیوند و حکم کردن میان موضوع و محمول، کار اصلی، عقل و ادراکات عقلی بر عهده دارند. اگر عقل و تصدیقات عقلی کنار گذاشته شود و صرفاً متکی بر حس و تجربه شویم هیچ تصدیق، حتی تصدیقات تجربی، و علمی نخواهیم داشت. لذا شهید مطهری در این باره می‌گوید: «تصدیقات تجربی مؤخر است از یک سلسله تصدیقات غیرتجربی و اگر آن

نیستند؛ درحالی که کانت آنها را از یکدیگر و نیز از اعیان خارجی بیگانه تصور کرده بود (همان، ص ۳۷۱).

ثالثاً کانت میان مقولات منطقی و مقولات فلسفی خلط کرده و آنها را از یک ردیف شمرده بود و همچنین برخی از مفاهیمی، مانند زمان و مکان، که در فلسفه اسلامی در زمره مقولات اولیه و مفاهیم ماهوی است را در دستگاه مفاهیم و صور پیشینی خود گنجانده بود (همان). رابعاً از نظر شهید مطهری، قلمرو شناخت وسیع‌تر از امور تجربی و طبیعی است. عقل با توانایی که در زمینه درک حقایق دارد می‌تواند علاوه بر حقایق تجربی و طبیعی، به حقایق غیرتجربی و متافیزیکی نیز دسترسی پیدا کرده و آنها را ادراک کند. عقل با اصول بدیهی خود می‌تواند در حوزه متافیزیکی به معرفت یقینی و معتبر برسد. قلمرو درک عقل محدود به امور ظاهری، سطحی و با پدیداری نیست؛ بلکه عقل توانایی درک ذات، جوهر و حقیقت اشیا را نیز دارد.

۴. بررسی تطبیقی نقش عقل در شناخت تجربی

نقش عقل در معرفت تجربی را در دو حوزه تصورات (یا مفاهیم) و تصدیقات (یا گزاره‌ها و احکام) می‌توان مورد بررسی قرار داد.

در نظام فکری کانت، تصورات و مفاهیم دو گونه‌اند: یک دسته از مفاهیم را می‌توان در قالب مفاهیم پایه و اولیه دانست که جزء ساختار ذهن بوده و کانت از آنها با عنوان مفاهیم محض فاهمه یا مقولات فاهمه یاد می‌کند. دسته دیگر، مفاهیمی هستند که در ذیل مفاهیم فاهمه شکل می‌گیرند. با وجودی که به ادعای کانت، انسان در اثر همکاری ذهن و عین (فاهمه و حساسیت) به این قسم از مفاهیم می‌رسد، منتها باید گفت که این قبیل مفاهیم، هویت و حقیقت خود را از مفاهیم محض فاهمه گرفته و بدون مفاهیم فاهمه واجد هیچ هویت و حقیقتی نخواهند بود. داده‌های حسی پراکنده و بدون هویت توسط حواس از کانال زمان و مکان وارد ذهن شده و در اثر اندراج در ذیل مفاهیم محض فاهمه تنظیم شده و واجد حقیقت می‌شوند. بنابراین در تفکر کانتی، در حوزه تصورات ثانویه، تمام نقش در هویت و حقیقت مفاهیم مربوط به عقل به معنای فاهمه است و حس فقط ماده معرفت ما را فراهم می‌کند.

اما کانت در حوزه تصدیقات و احکام تجربی تمام نقش را به عقل به معنای فاهمه داده و معتقد است که حکم کردن عمل فاهمه است و فقط در ضمن مقولات محض فاهمه، ذهن قادر به حکم کردن و

تصدیقات غیر تجربی را از ذهن بگیریم محال و ممتنع است که ذهن از راه تجربه به تصدیقی نائل شود، و تمام تصدیقات تجربی متکی است به اصولی که از غیر راه تجربه، ذهن آنها را تصدیق کرده است. به عبارت دیگر اگر آن تصدیقات ما قبل تجربه را از ذهن بگیریم بشر هیچ گونه علمی به هیچ چیزی، چه در مسائل طبیعی و چه در مسائل غیر طبیعی، نمی تواند داشته باشد و کاخ علم و معلومات بشر یکباره ویران می شود؛ یعنی تردید یا انکار آن اصول غیر تجربی مساوی با سوفسطائی گری است» (همان، ج ۶ ص ۲۶۰).

در نتیجه می توان گفت: در باب تصورات، همه تصورات و مفاهیم تجربی ریشه در حس داشته و اگر کسی فاقد حواس باشد نمی تواند صورت و مفهومی از اشیا داشته باشد. بدین ترتیب در باب تصورات، اصالت با حس است؛ ولی نباید از این نکته غافل شد که اگر بخواهیم مفاهیم کلی را به دست آوریم، حواس تنها زمینه ساز انتزاع آنها است و نقش اصلی را در تحصیل آنها، عقل ایفا می کند. اما در باب تصدیقات، عقل و اصول عقلی در جمیع مدرکات تصدیقی، اعم از مدرکاتی که عقل مستقلاً و بدون نیاز به حس و تجربه درک می کند و یا مدرکات تصدیقی تجربی، مقدم بر حس و تجربه بوده و اصولاً هیچ حکم و تصدیقی بدون عقل و اصول آن انجام نخواهد گرفت.

نتیجه گیری

کانت و استاد مطهری، هر دو، برای عقل در معرفت تجربی نقش قائل بوده، اما اختلاف آنها در قلمرو فعالیت عقل و نحوه عملکرد آن است. نظام فکری کانت از عقل و نقش آن در معرفت تجربی یک معرفت ایده آلیستی و صرفاً ذهنی ساخته که راهی به خارج نداشته و انسان را نسبت به عالم واقع خارجی دور می کند. اما نظام فکری شهید مطهری یک نگاه رئالیستی و واقع گرایانه برای نقش عقل در معرفت بشری به همراه داشته و ملاک ارزش معرفت را در مطابقت ذهن از عین قرار می دهد، نه آن گونه که کانت در انقلاب کپرنیکی خود ترسیم کرده است. کانت عقل را در حد فاهمه تنزل داده و نقش آن را محدود به حوزه پدیداری و فونومی کرده؛ اما شهید مطهری عقل را قادر به شناخت حقیقت و ذات اشیا خارجی می داند.

در تفکر کانتی، عقل، خودبنیاد بوده و چیستی و ماهیت اشیا به دست اوست؛ اما شهید مطهری عقل را دارای خاصیت کاشفیت دانسته که حکایت از ماهیت و حقیقت خارجی اشیا دارد.

در نهایت نقشی که کانت برای عقل در معرفت تجربی، چه در حوزه تصورات و چه تصدیقات، قائل است اینکه، انسان را در عالم ذهن محبوس کرده و شناختی نسبت به عالم خارج و اشیا بیرون از ذهن به انسان نمی دهد؛ اما در نظام فکری استاد مطهری و فلسفه اسلامی تا نفس انسان با واقعیت خارجی ارتباط پیدا نکند، توان نیل به معقولات نداشته و این معقولات به نحوی با خارج در ارتباطند. شهید مطهری در حوزه تصورات و تصدیقات معرفت تجربی معتقد است که در تصورات، ادراکات اولیه با حس و تجربه آغاز شده و در پی آن عقل به ادراکات کلی می رسد؛ یعنی تصورات تجربی مقدم بر تصورات عقلی است هر چند ادراکات حسی زمینه ساز ادراکات عقلی اند. اما در حوزه تصدیقات، تصدیقات عقلی مقدم بر تصدیقات تجربی است.

منابع.....

- حائری یزدی، مهدی، ۱۳۶۱، *کاوش های عقل نظری*، تهران، امیرکبیر.
- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۹۲، *بخشی در باب عقل در فلسفه کانت*، تهران، هرمس.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۷۲، «معقولات ثانیه و حل معمای شناخت از دیدگاه شهید مطهری»، *نور علم*، ش ۵۰.
- غفاری، حسین، ۱۳۸۶، *بررسی مبادی فلسفه نقادی*، تهران، حکمت.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۸، *تاریخ فلسفه از ولف تا کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۲، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۸، *الف، نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۸، *ب، تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مجتهدی، کریم، ۱۳۸۶، *افکار کانت*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____، ۱۳۷۸، *فلسفه نقادی کانت*، تهران، امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۱، *مسئله شناخت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۳، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۴، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۸، *یادداشت های استاد مطهری*، تهران، صدرا.
- هارتناک، یوستوس، ۱۳۷۸، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، فکر روز.
- هوشنگی، حسین، ۱۳۷۹، «مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه کانت در باب معقولات»، *مقالات و بررسی ها*، ش ۶۷